

بل يمكن إرادة خصوص خيار الغبن من  
الخيار في كلام ابن إدريس أيضاً<sup>(١)</sup>.

## تلقيح

### لغة:

مصدر لَقَحَ يَلْقَحُ تلقيحاً، وهو: وضع اللقاح  
- أي ماء الفحل - في رحم الأنثى من الحيوان أو  
الإنسان، ومنه: لَقَحَتِ الناقَةُ لِقْحاً ولِقَاحاً<sup>(١)</sup>.

وتلقيح النخل، وضع طلع الذكر في طلع  
الأنثى أول ما ينشق<sup>(٢)</sup>، وإليه يشير - ظاهراً - قوله  
تعالى: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾<sup>(٣)</sup>، فالرياح تسبب  
لقاح الأشجار التي لا تحتاج إلى تلقيح الإنسان لها  
كالنخل.

وتسبب أيضاً لقاح السحاب<sup>(٤)</sup> الذي يحدث  
بها الرعد والبرق ثم المطر.

أقول: الظاهر أن التلقيح لا يكون بمجرد  
وضع ماء الفحل في رحم الأنثى، وما يشبهه، بل  
يلحظ فيه تركيب الماءين، ولذلك قال ابن فارس:  
«اللام والقاف والحاء أصل يدل على إقبال الذكر  
للأنثى»<sup>(٥)</sup>. أي يتضمّن مرتبة ما بعد الوضع وهو  
تركب الماءين، أو فقل: التلقيح هو الوضع الذي  
يترتب عليه ذلك.

(١) أنظر: ترتيب كتاب العين، والصاح، وغيرها: «لقح».

(٢) أنظر النهاية (لابن الأثير): «لقح».

(٣) الحجر: ٢٢.

(٤) أنظر: المعجم الوسيط: «لقح»، والمصدر الآتي.

(٥) معجم مقاييس اللغة ٥: ٢٦٠، «لقح».

## هل الخيار على الفور أو التراخي؟

اختلف الفقهاء في أن الخيار هنا على الفور  
أو التراخي؟

فالمشهور - على ما قيل<sup>(٢)</sup> - أنه على الفور؛  
لأن الأصل لزوم البيع، خرج منه مورد الخيار،  
ويجب الاقتصار على القدر المتيقن منه، وهو أول  
أزمنتته، وذلك يعني كونه على الفور.

وقيل: إنه بعد ثبوته يكون على التراخي، فلا  
يسقط إلا بإسقاطه؛ وذلك لاستصحاب بقائه بعد  
ثبوته<sup>(٣)</sup>.

## مطاب البحث:

كتاب المكاسب (آداب البيع، أو التجارة).

(١) فإن الشيخ أطلق الخيار في الخلاف ٣: ١٧٢، وخصه  
بالغبن في الصفحة ٤٢، ومثله فعل في المبسوط ٢: ١٦٠ في  
عبارتين.

(٢) نسبه في الرياض ٨: ١٧٠ إلى الأكثر، وفي الجواهر ٢٢:  
٤٧٥، والمكاسب (للشيخ الأنصاري) ٥: ٢٠٦ إلى  
المشهور. وانظر مفتاح الكرامة ٤: ١٠٤.

(٣) أنظر: الشرائع ٢: ٢٠، وفيه: «وهو الأشبه» بعد أن اختار  
الفور، والتحرير ٢: ٢٥٤، وإيضاح الفوائد ١: ٤٠٨.  
واستوجهه الشهيد الثاني في المسالك ٣: ١٦٠ بعد أن  
اختار الفور.

Yagmur,

Blusi, Rukul-Meâni, XXX, 10

DIA Ktp. 297. 211 ALU-R

~~Yagmur~~  
~~Caligraphy~~

22 NISAN 1992

708. Abū-Suwaylim, Anwar: Al-Maṭar fī 'š-šī'r al-ġāhili / Anwar Abū-Suwaylim. - 'Ammān : Dār 'Ammār [u. a.], 1987 = 1407 h. - 232 S.  
Inhaltsang.: Der Regen in der vorislamischen arabischen Dichtung. - Text arab. in arab. Schr. 28 A 4357

YAGMUR

13394 MENUILLARD, H. Moeurs et coutumes indigènes. Pratiques pour solliciter la pluie. RT, 1910, pp. 302-305

Merli adetler ve pelesenler Yagmur  
istemeli işin pratikler.

29 TEMMUZ 1992

87-963222

Abū Suwaylim, Anwar.

(Maṭar fī al-šī'r al-ġāhili)

المطر في الشعر الجاهلي / تأليف أنور  
أبو سويلم - الطبعة 1.  
عمان : دار عمار ؛ بيروت : دار الجيل ،  
1987

232 p. ; 24 cm.

Title page partially vocalized.

Bibliography: p. 219-231.

2.250JD

Jordan-Lang.

'Adwān, Aminah  
search under:  
'Udwan, Aminah.

Amā'irah, Khalil  
search under:  
'Amā'irah, Khalil Ahmad.

**220015**

**YAĞMUR**

---

1 MUSTAFA YILDIZ, Kur'ân-ı Kerîm'de yağmur, Selçuk Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2009

- ٣٥- محمد واد مغنية: الدكتور، شرح تهج البلاغة، دار العلم للملايين، بيروت، ط٢، سنة ١٩٧٨م.
- ٣٦- محمد رافوق النبهان، الدكتور، أبحاث في الاقتصاد الإسلامي، مؤسسة الرسالة، بيروت، ط١، سنة ١٩٨٦م.
- ٣٧- محمد كرد علي: الإدارة الإسلامية في عز العرب، مطبعة مصر، القاهرة، (دط)، سنة ١٩٣٤م.
- ٣٨- محمد مبارك: الدكتور، نظام الإسلام، دار الفكر، بيروت، ط٣، سنة ١٩٨١م.
- ٣٩- محمود لاشين، الدكتور، التنظيم المحاسبي للأموال العامة في الدولة الإسلامية، دار الكتاب اللبناني، بيروت، ط١، سنة ١٩٧٧م.
- ٤٠- ابن منظور: أبو الفضل جمال الدين، لسان العرب، دار صادر، بيروت ط١، سنة ١٩٥٥م.
- ٤١- النووي: محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف: صحيح مسلم بشرح الإمام النووي، مؤسسة مناهل الفرقان، بيروت، (دط)، (دت).
- ٤٢- يوسف إبراهيم يوسف: الدكتور، النفقات العامة في الإسلام، دار الثقافة للطباعة والنشر، قطر، ط٢، سنة ١٩٨٨م.
- ٤٣- أبو يوسف: يعقوب بن إبراهيم: الخراج، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت، (دط)، سنة ١٩٧٩م.

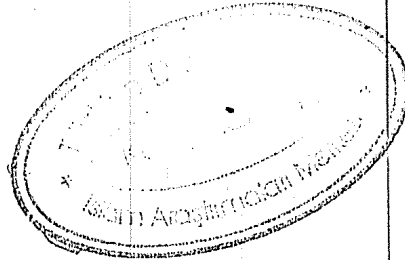
Mecellelül-Şer'ia ve Dirasatül-İslâmiyye,

seri: 18 / sayı: 52 (1423/2003)

Kuveyt, s. 375-439. D.163

## حكم الاستمطار في الإسلام

د. ياسين محمد الغادي \*



\* جامعة مؤتة - كلية الشريعة.

U 6 ARALIK 1994

بار

۱۹۰

عربی (طوفان»، «برق»، «رعد»، «سیل») بیان می کنند، و حال آنکه برای پدیده هایی که سودمند به شمار آمده اند اصطلاحاتی را از اصل ایرانی حفظ کرده اند: در دادستان دینیک، ۳۷: ۳۱، باران را دارای ثمرات نیکو و سودمند وصف کرده اند؛ و تگرگ («زاله»، در فارسی و žalay» در پشتو)، به رغم خسارتی که بویژه پس از شکوفه کردن درختان میوه در بهار به محصول می تواند وارد کند، از اینرو که بر زمین جاری نمی شود و لذا زمین را سیراب می کند، به نیکی و سودمندی شهرت دارد. در آن بخشی از جهان که مردم به زبانهای ایرانی سخن می گویند، پشتو از لحاظ داشتن واژه های فراوان از اصل هندی برای بارندگیهای مختلف مخصوص منطقه استوایی، که در بخش شرقی خطه ایران و افغانستان روی می دهد، منحصر به فرد است (مثلاً Paršakāl «باران تابستانی، باران موسمی»؛ نیز مسمی به wasa و sēba: bāresāt «باران سیل آسا»؛ puna «باران ریز»).

در ناحیه ایران و افغانستان، گرچه میان مدارهای ۴۰ و ۲۵ شمالی واقع است، کاهش منظم نزولات از شمال به جنوب، که مشخصه منطقه مدیترانه ای است، هیچ دیده نمی شود: اهواز (در ۳۱ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی) و مزار شریف (در ۳۶ درجه و ۴۲ دقیقه عرض شمالی) بارندگی سالانه دقیقاً برابری دارند (۱۸۷ میلیمتر)؛ میزان بارندگی در بندرعباس (در ۲۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی) با ۱۳۹ میلیمتر چندان کمتر از سرخس (در ۳۶ درجه و ۳۲ دقیقه عرض شمالی) با ۱۵۷ میلیمتر نیست. این ناهنجاریها از سویی معلول عوارض طبیعی و از سوی دیگر ناشی از وجود بهنه های دریایی است. عوامل جغرافیایی اصلی در توزیع نزولات در این منطقه همینهاست. ۱. عوامل جغرافیایی در توزیع نزولات. تأثیر کوهها بر توزیع مکانی نزولات کمتر معلول ارتفاع آنهاست تا معلول جهت آنها نسبت به مسیر غالب بادهای چرخه ای غربی که بیشترین مقدار بارش سالانه را به منطقه می آورند. وجود سلسله کوههای زاگرس و هندوکش به صورت آریب، بترتیب در انتهاالیه غربی و شرقی خطه ایران و افغانستان، موجب بروز تفاوتهای بسیار میان کوهپایه ها و دامنه های نسبتاً مرطوب که در معرض این بادهای قرار دارند، از سویی، و کوهپایه ها و دامنه های بسی خشکتر در طرفهای محفوظ از این بادهای، از سوی دیگر، می شود. برای مثال، میزان بارندگی در دزفول (در ارتفاع ۱۴۳ متری از سطح دریا)، واقع در دامنه غربی زاگرس مرکزی، ۳۵۸ میلیمتر در سال است. حال آنکه اصفهان (در ارتفاع ۱۴۵۷۰ متر از سطح دریا)، در دامنه شرقی، فقط ۱۰۸

فرش ایرانی نفیس پوشانده بودند و متکای مروارید نشانی نیز روی آن گذاشته بودند تا شاه بتواند بدان تکیه دهد. به مجرد جلوس، خدمتکار فنجانی قهوه و قلیانی فیروزه نشان به دست او داد؛ سپس شاه در چند کلمه از اداره مملکت در مدت غیبت خود اظهار رضایت کرد. در پاسخ، دو نفر به مناسبت بازگشت او به سخنرانی پرداختند و برنامه موسیقی گروهی به افتخار او اجرا شد. در تمام مدت برگزاری مراسم، حدود یک ساعت، شاه نشسته بود. سپس، از راهروی در سمت چپ خود به کاخ گلستان رفت (فوریه، ص ۱۲۰-۱۲۱).

منابع: اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات؛ مهدیقی هدایت، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۲۹ ش؛

E. Aubin, *La Perse d'aujourd'hui. Iran-Mésopotamie*, Paris 1908 133ff; J.B. Feuvrier, *Trois ans à la cour de Perse*, Paris 1906; W. Litten, *Persische Flitterwochen*, Berlin 1925; J. Polak, *Persien. Das Land und seine Bewohner*, Leipzig 1865, I, 379ff; C. Serena, *Hommes et choses en Perse (1877-78)*, Paris 1883, 231ff.  
/حسین فرهودی (ایرانیکا)/

## باراب ← فاراب

### باران

الف. باران در ایران و افغانستان. در زبانهای ایرانی همه واژه های دال بر «باران» و «باریدن» از ریشه ایرانی باستان wār مشتق شده اند، گرچه ساخت ستاک اسم متفاوت است. شکل ستاکي ۱-wāra- هم در ایرانی باستان (Vāra- اوستایی) و هم در ایرانی میانه (bāra- ختنی، w'ar سغدی) و هم در ایرانی جدید (gār پراچی، bōr سنگلیچی، w'ir وخی) نیز [boronrawt] یافت می شود؛ مشتقی مختموم به -iš- در بسیاری از گونه های گویشی فارسی جدید، «بارش»، و در بلوچی gwāriš (گذشته از gwārag) هست؛ مشتقی مختموم به -ān- نیز در فارسی میانه gwārān، فارسی جدید «باران»، منجی و اشکشمی (از فارسی؟ نیز urnaduk در اشکشمی)؛ نیز ← اُستی دیگر warun، اُستی ارون warin (= مصدر) وجود دارد؛ شکلهایی مشتق از ستاکهای مختموم به -aka- در بلوچی gwārag (= مصدر)، پِدغه wāriḡo، پشتو (w)aryā یا (w)aryā (w) و سُغنی wareyi دیده می شود. اُموری فقط واژه فارسی «باران» را دارد، ولی فعل -gōr- (در لهجه برکی بَرک، -gwar- در لهجه کنیگورم) را حفظ کرده است (مثلاً ← بیلی، ص ۲۷۸).

نکته درخور توجه اینکه در زبانهای جدید ایرانی بارندگیهای شدید و خطرناک را غالباً با واژه های برگرفته از



۱۳۳۷ش: الايضاح، منسوب به فضل بن شاذان، به كوشش جلال الدين محدث ارموى، تهران، ۱۳۶۳ش: بابا ركن الدين شيرازى، مسعود، نصوص الخصوص فى ترجمة النصوص، به كوشش رجبعلى مظلومى، تهران، ۱۳۵۹ش: بحراني، هاشم، البرهان، بيروت، ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۳م: يضاوى، عبدالله، انوار التنزيل، بيروت، ۱۳۳۰ق: جامى، عبدالرحمان، نقد النصوص، به كوشش ويليام جيتيك، تهران، ۱۳۵۴ش: جمال الدين اردستاني، مرآة الافراد، به كوشش حسين انيسى بور، تهران، ۱۳۷۱ش: جندى، مؤيد الدين، شرح نصوص الحكم، به كوشش جلال الدين آشتياني و غلامحسين ابراهيمى ديبانى، مشهد، ۱۳۶۱ش: حافظ شيرازى، ديوان، به كوشش محمد قزوينى و قاسم غنى، تهران، ۱۳۶۷ش: حويزى، عبدعلى، نور الثقلين، به كوشش هاشم رسولى محلاتى، قم، ۱۳۸۵ق: راغب اصفهاني، حسين، معجم مفردات الفاظ القرآن، به كوشش نديم مرعشى، بيروت، ۱۴۰۳ق: رشيد الدين فضل الله، لطائف الحقائق، به كوشش غلامرضا طاهر، تهران، ۱۳۵۵ش: روزبهان بقلى، مشرب الارواح، به كوشش نظيف محرم خواجه، استانبول، ۱۹۷۳م: زمخشرى، محمود، الكشاف، بيروت، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م: سنعانى، احمد، روح الارواح، به كوشش نجيب مایل هروى، تهران، ۱۳۶۸ش: سنابى، حديقه الحقيقه، به كوشش مدرس رضوى، تهران، ۱۳۵۹ش: شاه محمد عبدالصمد، اصطلاحات صوفيه، لاهور: شيخ طوسى، محمد، التبيان، به كوشش احمد حبيب قصير عاملى، بيروت، ۱۴۰۹ق: صفى عليشاه، محمدحسن، تفسير، تهران، ۱۳۱۷ش: طباطبايى، محمدحسين، الميزان، بيروت، ۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴م: طبرسى، فضل، مجمع البيان، بيروت، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م: طبرى، تفسير: علاء الدوله سننابى، احمد، العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ، به كوشش نجيب مایل هروى، تهران، ۱۳۶۲ش: عين القضاة همدانى، عبدالله، تمهيدات، به كوشش عفيف عسيران، تهران، ۱۳۷۰ش: غزالى، احمد، بحر الحقيقه، به كوشش نصرالله پورجوادى، تهران، ۱۳۵۶ش: غزالى، محمد، مكاشفة القلوب، بيروت، ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۲م: فخر الدين رازى، التفسير الكبير، بيروت، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م: فرغانى، سعيد، مشارق الدرارى، به كوشش جلال الدين آشتياني، تهران، ۱۳۵۷ش: قرآن كريم، قرطبي، محمد، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، ۱۹۸۵م: قشيري، عبدالكريم، لطائف الاشارات، به كوشش ابراهيم بسبوني، قاهره، ۱۹۸۱م: كاشانى، فتح الله، منهج الصادقين، به كوشش ابوالحسن شعراني، تهران، ۱۳۴۴ش: مجلسى، محمدباقر، امانت، نسخه خطى كتابخانه ملي ملك، شه ۸۴۷هـ، همو، بحار الانوار، بيروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م: مستملى بخارى، اسماعيل، شرح التعرف، به كوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۶۵ش: مولوى، كليات شمس، به كوشش بديع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۵ش: همو، مثنوى معنوى، به كوشش نيكلسن، تهران، ۱۳۶۳ش: ميدي، احمد، كشف الاسرار، تهران، ۱۳۵۷ش: نجم الدين رازى، عبدالله، مرصاد العباد، به كوشش محمدامين رياحى، تهران، ۱۳۶۵ش: همو، مرموزات اسدى، به كوشش محمدرضا شفيعى كدكنى، تهران، ۱۳۵۲ش: نراقى، احمد، مثنوى طاقيس، به كوشش حسن نراقى، تهران، ۱۳۶۲ش: نسفى، عزيز الدين، الانسان الكامل، به كوشش ماريژان موله، تهران، ۱۴۰۳ق.

حامل بار امانت مى بايست بر نفس خود ظلوم مى بود و از لذات و تمتعات و مرادهاى خود اجتناب مى كرد، و جهول مى بود به آن معنى كه غير حق را نمى دانست و نمى شناخت، تا مى توانست كه بار گران امانت ربانى را برتابد (بابا ركن الدين، ۵۸-۵۹). از اين رو، ظلوم و جهول در حق حامل بار امانت البته مدحى است در لباس ذم، چون به تعبيري هر چه از حد خود تجاوز كند، ضدش را انعكاس مى دهد: ظلومى و جهولى انسان هم كه به حد مبالغه رسیده، ضد خود را كه عدل و علم است، نشان مى دهد (انوار، ۲۹۸؛ كاشانى، همانجا). پس انسان در مقام حامل بار امانت به سبب انسان خليفه بودن عادل و عالم است و هم انساني است مختار؛ زيرا همين «ظلم» است كه «عدل»ها را تحقق داده است و همين «جهل» است كه استاد «علم»ها شده است (مولوى، مثنوى، ۲۶۸/۳، ۲۸۳/۶؛ نراقى، ۳۰۴-۳۰۵؛ صفى عليشاه، ۸۶۴/۲-۸۶۵).

گفتنى است كه تعابير خاص عرفانى از امانت به امانت مظهرت اسماء و صفات و امانت عشق، اين پرسش را در ذهن عارفان مطرح كرده كه آيا «انسان» در آيه امانت عام است و مضمون آيه به نوع او مربوط مى شود، يا خاص است و به جنسى يا فردى از او تعلق مى يابد؟ هر چند صوفيه پيش از سده ۷ق/ ۱۳م عموماً بر آنند كه حمل بار امانت براى آسمانها و زمين و كوهها اختياري بود، زيرا از قبول آن امتناع ورزیدند، ليكن براى انسان، الزامى و حتمى بود؛ زيرا در علم حق تعالى معين شده بود كه تنها انسان - به معنای عام آن - حامل بار امانت تواند بود و چنانكه او يا همت خود حامل بار گرديد، خداوند با لطف خود حافظ آن شد (سمعانى، ۳۷۸). اما پس از اين عربى، ديدگاه عارفان درباره حامل بار امانت دگرگون مى نمايد، به گونه اى كه بعضى از آنان با تفسير امانت به عشق، هر صورت انساني را شايسته حمل آن نمى دانند، بلكه امانت عشق را خاص طايفه اى از اخص انسان مى دانند: انسان خليفه و به تعبيري انسان كامل كه انبيا و اوليا از آن جمله اند (فرغانى، ۲۶۶؛ جمال الدين، ۱۲۲)؛ هر چند محبى الدين ابن عربى بر اين باور است كه انسان به معنای عام آن، به برداشتن بار امانت مأمور نشده است، يعنى حمل بار امانت در حق نوع انسان مقوله اى جبرى و حتمى نيست، اما براى يك طايفه خاص برداشتن آن الزامى و جبرى است و آن «امنا» اند: طايفه اى كه نزد او عبارتند از اكابر ملامتيه (۳۶۳/۱۱-۳۶۴).

باران، از پديده هاى جوى كه بيشتر طبيعى دانان قديم - از يونانيان گرفته تا مسلمانان - در مبحث آثار علوى (ه م، ذيل) از آن بحث كرده اند. آراء دانشمندان دوره اسلامى درباره باران و ديگر آثار علوى، از عقايد دانشمندان يونان، به ویژه ارسطو، توفراستوس و مؤلف الآراء الطبيعىه تأثير بسيار گرفته بود.

چيستى باران و فرايند بارش: از ميان طبيعى دانان يوناني پيش از ارسطو، آناكسيمنس مى پنداشت كه چون هوا بسيار فشرده شود، ابر پديد مى آيد و هر گاه ابر بيش از پيش فشرده گردد، عصاره آن به صورت باران فرو مى ريزد. اگر اين آب منجمد شود، برف پديد خواهد آمد و اگر اين برف با آب و هوا مخلوط شود، تگرگ پديد مى آيد («الآراء...»، ۱۴۵). به نظر مى رسد كسانى چون آناكسيماندرس، ديوگينس آپولونيائى،

مآخذ: آلوسى، محمود، روح المعاني، به كوشش محمود شكرى آلوسى، بيروت، ۱۴۷۲ق: أملى، حيدر، جامع الاسرار، به كوشش هانرى كرين و عثمان اسماعيل يحيى، تهران، ۱۳۶۸ش: همو، المقدمات من كتاب نص النصوص، به كوشش همان دو، تهران، ۱۳۵۲ش/ ۱۹۷۴م: ابن بابويه، محمد، عيون اخبار الرضا، به كوشش مهدى حسيني لاجوردى، قم، ۱۳۷۷ق: همو، معاني الاخبار، به كوشش على اكبر غفارى، قم، ۱۳۶۱ش: ابن عربى، محمد، احكام القرآن، به كوشش على محمد بجارى، بيروت، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۸م: ابن عربى، محبى الدين، الفتوحات المكيه، به كوشش عثمان يحيى، قاهره، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م: ابوالفتح رازى، حسين، روح الجنان، قم، ۱۴۰۴ق: استرابادى، على، تأويل الآيات الظاهره، قم، ۱۴۰۹ق: اسفراينى، عبدالرحمان، «فى كفيه التسليك والاجلاس فى الخلوۃ»، كاشف الاسرار، به كوشش هرمان لندل، تهران، ۱۳۵۸ش: انوار، قاسم، «رساله در بيان علم»، كليات، به كوشش سعيد نفيسى، تهران،

# دانشنامه جهان اسلام، (۱)، تهران، ۱۳۲۵، IRICA 3649151325

## باران

۲۰۵

mousson en Afghanistan central et oriental en juillet 1978", in *climatologie tropicale et établissements humains Tropical Climatology and human settlements*, Acts of Symposium 23 of the 25th International Congress of Geography, Dijon 1984, 89-101;

از دگرگونیهای دیرین اقلیمی در چندین تألیف بحث شده است که همه آنها را نمی‌توان برشمرد. در مورد دوره پلیستوسن، محمدحسن گنجی کوشیده است آگاهیهای موجود را در این مقاله عرضه کند:

Ganji, "Post-glacial climatic changes on the Iranian plateau." in W.C.Brice, ed., *The environmental history of the Near and Middle East since the last Ice Age*, London 1978, 149-163;

درباره اختلاف نظریه‌ها، بررسی بسیار خوبی در این اثر می‌توان یافت:

E. Ehlers, *Iran: Grundzüge einer geographischen Landeskunde*, Darmstadt 1980, 125-127;

بررسی منابع اسلامی اقلیم‌شناسی تاریخی، که تا دیرزمانی از آن غفلت شده بود، در این اثر آغاز شده است:

C. Melville, "Meteorological hazards and disasters in Iran: A preliminary survey to 1950," *Iran*, 22 (1984), 113-150;

(شامل اشاراتی به افغانستان نیز هست)، نیز ← آب\*

/ بالان (ایرانیکا) /

تکمله. از گزارشهای ادواری وزارت نیرو (معاونت بهره‌برداری، بخش آب، گزارش داخلی) اطلاعات جامعی درباره میزان بارش سالهای اخیر و میانگین ۲۵ ساله به دست آمده که بر روی این نقشه تنظیم شده است.

و در سطحی کلیتر:

G. Perrin de Brichambaut, C. C. Wallén, *A study of agroclimatology in semi-arid and arid zones of the Near East*, World Meteorological Organization, technical note 56, Geneva 1964;

نمونه‌ای از استنتاجهای باستان‌شناختی از خلاصه مشاهدات معاصر در این منبع آمده است:

M. Jaguttis-Emden, "Zum Problem der Klimaabhängigkeit früher Ackerbaugesellschaften im westlichen Zagros," in W. Frey and H.-P. Uerpmann, eds., *Beiträge zur Umweltgeschichte des Vorderen Orients. TAVO, Beihefte, A8*, Wiesbaden 1981, 257-274;

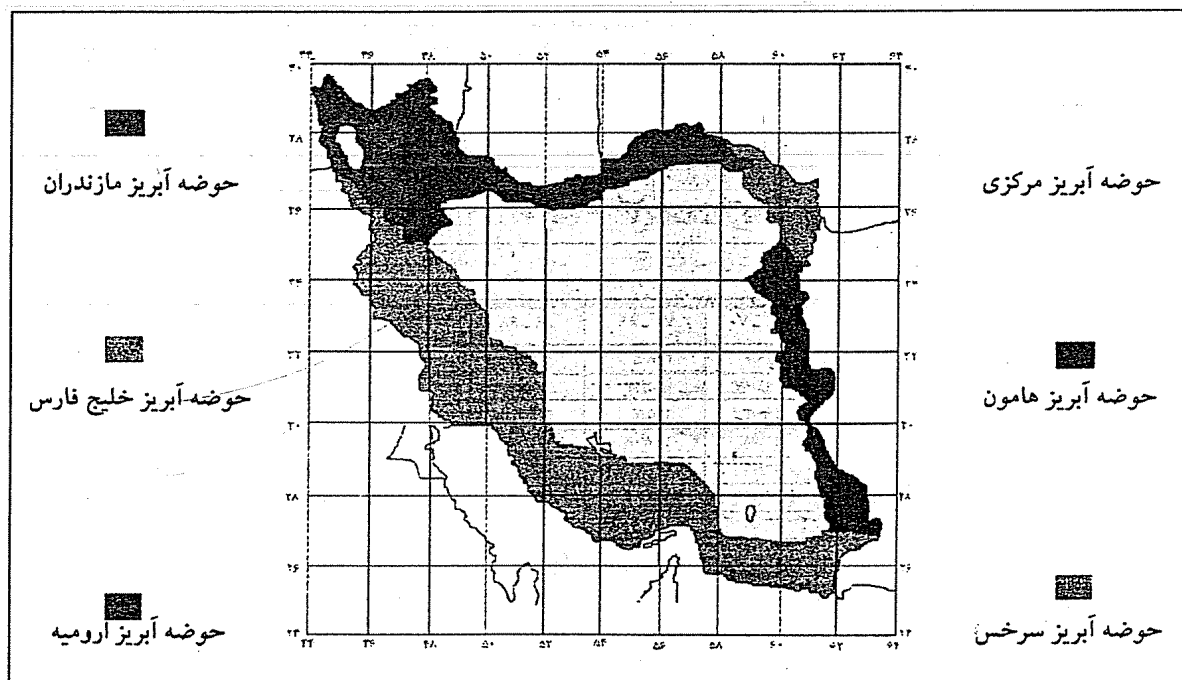
آسیبهای ناشی از بارندگیهای اخیر و برخی از عواقب انسانی و اقتصادی آنها جداگانه بررسی شده است. در باب خشکسالی ۱۳۴۹-۱۳۵۰ش در افغانستان:

D. Balland, C. M. Kieffer, "Nomadisme et sécheresse en Afghanistan: L'exemple des nomades Paštun du Dašt-e Nāwor," in Équipe Écologie et Anthropologie des Sociétés Pastorales, ed., *Pastoral production and society*, Cambridge and Paris 1979, 75-90;

(ترجمه فارسی «ایلات و عشایر»، مجموعه کتاب آگاه، تهران ۱۳۶۲ ش، ص ۳۱۹، ۳۰۳ بدون ذکر منابع)؛

N. T. Clark, "Some probable effects of drought on flock structure and production parameters in northwestern Afghanistan," *Nomadic Peoples*, 15(1984), 67-74; Rathjens, "Witterungsbedingte Schwankungen der Ernährungsbasis in Afghanistan", *Erdkunde*, 29/3 (1975), 182-188;

در باب اهمیت استثنایی بارانهای موسمی سال ۱۹۷۸ در همین کشور: De. Rycke, "Etude climatologique d'une invasion de



سازمان تحقیقات منابع آب

حوضه‌های آبریز اصلی رودخانه‌های ایران

اذا نظر الانسان الى كل غيمة بمنزلة لم يكدر يرى غيمتين في شكل واحد مستكملتين صفات  
واحدة ولذلك ترى العرب قد وضعوا للغيم اسما يكاد لا ياخذها العدد اكثر منها. غير ان اهل  
هذه الايام قد ادرجوها كلها في ستة اشكال اوسبعة وسماها باسماء ثلاثم شكلها وتدل على كيفية تكوينها  
فالذي نرى ان نوردنا باسمائها الاعجمية ونقرنها بالفاظ عربية موضوعة لها او قريبة اليها. واعظم  
دواعي يدعوننا الى تعريب هذه الكلمات والاسماء فيها هو شموها وكبر فائدتها للملاح والفلاح  
والتاجر والمسافر في دلالتها على الطقس واشعارها بالصحو او بالريح والمطر والنوء وغير ذلك مما  
يحتاج الى معرفته كل واحد ويلتذ لكل راغب في العلم والمعرفة

هذا ولا حاجة الى اطالة الكلام في وصف هذه الاشكال فان الصورة تصفها بالنيابة عن القلم وانما  
نقول بالاختصار ان للغيم ستة اشكال ثلاثة اصلية وثلاثة فرعية مركبة من الاصلية. فالاصلية هي  
السرس (ظهور جمعة ظخارير) وهو على شكل خيوط طويلة مستدقة ولما تخلو السماء منه اذا كان  
الطقس حسنا وهو ارفع من سائر الغيوم وتراه اعلى الجميع في الصورة وفيه صورة طائر واحد وهو  
على ما يظن مؤلف من قطع جليد عاتمة في اعالي الجوال من بخار \* والكومولوس (الركام) وهذا  
يتكون في النهار ويزول في الليل ولذلك يسمونه غيم النهار وكثيرا ما يظهر معترضا في نواحي البحر  
كانه جبال شامخة وهو اوطأ من السرس واكثف منه وهو ذو الاربعة الطيور في الصورة \* والستراتس  
(الصفيحة) ويسمى غيم الليل ايضا لانه يظهر مساء ويزول صباحا في الغالب وهو اوطأ من الغيوم ويتدل  
اجانا الى سطح الارض ويكون متبسطا في الجوصفائح ومن ذلك اسمه وهو ذو السنة الاطيار في الصورة  
والفرعية ثلاثة وبعضهم يعدها اربعة وهي السروكومولوس (من سرس وكومولوس وهو الأنس)  
وهو قطع غيوم مستديرة بعضها متدان من بعض ويشبه جزات الصوف في المنظر. وهو ذو الطائرين  
في الصورة \* والستراتس (من سرس وستراتس) وهو الغيوم الرشيبة والظاهرة يتكون من ترتب  
البياف السرس في طبقات افقية فيظهر في الجواليافا مستدقة متبسطة وقد يظهر رقعا صغيرة ويعرف  
عند العامة بغسيل بنت السلطان. وهو ذو الثلاثة الاطيار في الصورة \* والكومولستراتس وهو  
الغيوم الراجعة ويظهر جابيا عند حدوث الرعد. وهو ذو الخمسة الاطيار في الصورة \* وقد زاد بعضهم  
شكلا آخر وهو النيبوس وهو غيم المطر وجعله البعض الآخر هو الكومولستراتس شكلا واحدا  
وهذا لا يحتاج الى وصف لسهولة معرفته فانه يشبه كل غيم مطر. فانه هي اشكال الغيم ومعرفتها  
تأتي بالمرافقة

### دلالة الغيم على الطقس

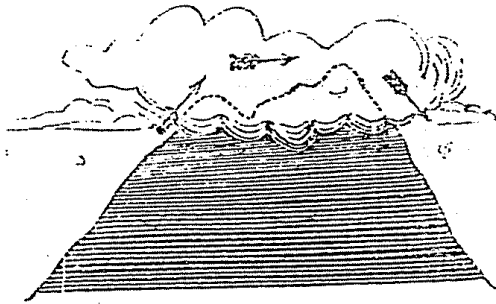
اما دلالة الغيم على الطقس فلم تزل دلالة ناقصة ولا يحكم بها الا على سبيل الترجيح فاستورده في



# المكتف

الجزء الأول من السنة الثانية

الغيمة



ما اصدق الغيم مثلاً على سرعة الزوال وتغير الاحوال فترأه نارة متعالياً معترضاً في نواحي السماء  
كانه طود من الاطواد . ونارة رفيقا مسوطاً يشف عماً خلته تبدده نسيات السحر وتلاشي انناس  
الرياض . ونارة يساهى متلبداً متراكباً تنصرم تحته اذيال الجوى . ونارة تعبت يد ايدي الرياح فتمزقة  
اي ممزق ونحو من السماء آثاره كأنه لم يكن له في الوجود وجود . وهو الذي تنسكب منه ميازيب  
الجود والرحمة وتقبض ينابيع الحياة والبهجة فتجني من الارض رميمها وتغش سقيمها وهو زينة للسماء  
وموضوع لغزل الشعراء والله درابن الرومي حيث قال

وقد نشرت ابدى الجنوب طارفاً على الجوى دكناً والحواشي على الارض  
بطرزا قوس السحاب باخصر على احمر في اصفر اثر مبيض  
كاذيال خود اقبلت في دلائل بصغرة والبعض اقصر من بعض

فلا صدق نصحتها وعظم نفعها وجمال صنعها لا يتأملها انسان الا رأى فيها شيئاً جميلاً واحب ان  
يطرق الى معرفة اسبابها سبيلاً لا سيما وان الانسان بالطبع مماثل الى معرفة الاسباب ولذلك اردنا

الحروف ا د ب ي تبدل على صورة جبل من يطنو الى قهوه فاذا لاقته الرياح عند ا بصدعا فتصعد  
بمنايه حتى تبلغ اعلاه فتغشاه بالغيوم ثم تتركه وتقرن على الجانب المقابل منه في جهة الاسهم المرسومة

في بلادنا متشوقون من زمان طويل الى معرفة كيفية صباغ النطن باللون الاحمر المعروف بدم العفريت اودم الفرد قدمنا البحث عنه فنقول خذ الاقمشة النطنية بعد ان تُنصر جيداً وغطسها في مزيج مؤلف من ٢٠٠ اوقية من الزيت المسمى زيت كاليبولي (Gallipoli) هو زيت زيتون غير صافي يوتى به من نابولي في ايطاليا وربما يصلح ان يعوض عنه بعكر زيت بلادنا) و ٤٠ اوقية من كربونات البوتاسا و ٨٠ اوقية ماء ثم اخرجها وانشرها في الهواء صبغاً او امام نار شتاء مذاريح وعشرين ساعة ثم غطسها ثانية في المزيج المذكور ونشفيها حسب ما تقدم وكرر العمل سبع اوثماني مرات ثم اغسها في سائل فيه قليل من القلي او غيره من المواد القلوية لكي يزول ما بقي عليها من الزيت واغسلها جيداً ثم خذ ستين اوقية من مسحوق العنص وحلها في ماء سخن واضف اليها ١٢٠ اوقية من الشب الابيض وعشر اواق من خلاص الرصاص وزد السائل ماء حتى يصير ٢٠٠ اوقية واغس الاقمشة فيه ثم نشفيها واتمها ثلاثة ايام ثم غطسها في ماء سخن مجنوي مسحوق الطباشير ثم اغسلها واصبغها في القوة المزوجة بقابل من السماق والدم وان اردت ان يكون لونها غامقاً فاعد عليها العمل من غمسها في العنص الى آخر ما تقدم ثم اغسلها بصابون ثلاث مرات او امرها في ماء فيه قليل من الحامض التريك . ولزيت الكاليبولي سر غامض في هذا الصباغ لم يتصل العلماء الى كشفه واعلم اننا استعملنا المتادير اواقاً ولكن لافرق اذا كانت اواقاً وارطالاً او دراهم بشرط حفظ النسبة المذكورة . يشترط في الكاليبولي انه اذا مزج بمحلول خفيف من كربونات البوتاسا يستعمل ثم اذا بقي ٢٤ ساعة لا تظنوا عليه كريات زيت

### المطر

اذا غلت القدر مكشوفة تناقص ماؤها حتى يجف لان النار تسخنه فتلطفه فينجف فبصعد وينشر في الجو واذا كان فيه شيء ذائباً بقي في القدر فيقال حينئذ ان ماء القدر قد تحول الى بخار وهو ما يصعد عنها كال دخان . واذا غلت مغطاة انحصر البخار فيها ثم اذا كسفت بسرعة كان داخل غطائها مبللاً لان البخار يبرد فينضغط فيرجع ماء كما كان . فلنا ما تقدم هذا الحكم انه اذا عملت الحرارة في الماء لطفته فينجف فيصعد في الهواء واذا عمل البرد فيه تكاثف وانضغط وعاد الى ما كان عليه . وذلك سر الانار الخبيثة وما يبدو فيها من الظواهر الجوية موقوف عليه فالبحار والبحيرات والانهار ونحوها من ماسك الماء بهتلة القدر وما فيها والشمس بمنزلة النار فتكلمها اشرفت الشمس عليها عملت فيها الحرارة تسخنها فتلطف ماؤها ويصعد وينشر متخللاً دقائق الهواء شفافاً لا يرى فيبني فيها الى ان يطراً عليه عارض . واذا كان الماء قليلاً جف وترك ما فيه

# نهاية الأرب

في

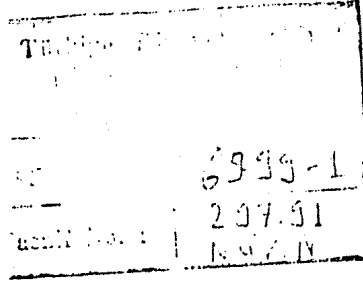
فنون الأدب

تأليف شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري

٦٧٧ - ٧٣٣ هـ

السفر الأول



نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب  
مع استدراقات وفهارس جامعة

وزارة الثقافة والإرشاد القومي  
المؤسسة المصرية العامة  
للتأليف والترجمة والطباعة والنشر

## القسم الثاني

من الفن الأول في الآثار العلوية

وفيه أربعة أبواب

### الباب الأول

من القسم الثاني من الفن الأول

١ - في السحاب، وسبب حدوثه، وفي الثلج والبرد

والسحاب من الآثار العلوية .

روى أبو الفرج بن الجوزي بإسناد يرفعه إلى عبيد ابن عمير أنه قال : يبعث الله ريحا فتقوم الأرض، ثم يبعث الميثرة فتثير السحاب، وذلك أنها تحمل الماء فتتمججه في السحاب، ثم يمر به فيدر كما تدر اللقحة .

وقد روى في الأثر أن الرياح أربع : ريح تقم، وريح تثير، فتجعله كسفا، وريح تؤلف، فتجعله ركاما، وريح تمطر .

وروى عن عبد الله بن عباس (رضي الله عنهما) أنه قال : إن الله تعالى يرسل الرياح فتثير سحابا، وينزل عليه المطر فتمخض به الريح كما تمخض التّوج بولدها . وروى عن عكرمة (رضي الله عنه) أنه قال : ينزل الله الماء من السماء المابعة

وقال آخر:

قُلْتُ للفرقدين والليل مُريح \* سِترَ ظلمائه على الآفاق:  
إِقْبَا مَا بَقِيْنَا سَوْفَ يُرْمَى \* بَيْنَ تَخْصِيْمِكُمْ بِسَهْمِ الْفِرَاقِ!

وقال القاضي التنوخي :

وأشقر الجوقد لاجت كواكبُه \* فيه كدر على الياقوت منثور .

وقال القاضي الفاضل، عبد الرحيم من رسالة :

«سِرْنَا، وروضَةُ السماء فيها من الزهر زهر، ومن الحجرة نهر، والليل كالبنفسج نخله من النجوم أقاح، أو كالزنج شعله من الريح جراح، والكواكب سائرات المواكب لا تمتدس لها دون الصباح، وسهيل كالظلمان تدلّى إلى الأرض ليشرّب، أو الكريم أنف من المقام بدار الذل فتغرب . فكأنه قبس لتلاعب به الرياح، أو زينة قدمها بين يدي الصباح، أو ناظر يغضه الغيظ ويفتحه، أو معنى يغمضه الحسن ثم يشرحه؛ أو صديق لجماعة الكواكب مغاضب، أو رقيب على المواكب هواكب؛ أو فارس يجيئ الأعتاب، أو داع به إليها وقد شردت عن الأصحاب . والجوزاء كالسيراند المضروب، أو الطودج المنصوب، أو الشجرة المنورة، أو الحجر المصورة . والثريا قد تم عتقدها أن يتأبى، ويجلس الليل قد تم أن يتورق .»